

اینجا امامزاده نیست!



در ضلع جنوبی میدان غار، از چهارراه مولوی تا انتهای خیابان مصطفی خمینی، نمایی با گنبدی فیروزه‌ای جلوه می‌کند که هویت و تاریخ این محله را یدک می‌کشد؛ گنبدی فیروزه‌ای بر بقعه‌ای که یک مقبره موروثی است.

برخی تصور می‌کنند این مکان امامزاده است اما ماجرا چیز دیگری است. سرقبر آقا مکانی معروف در جغرافیای تاریخی تهران است؛ محلی که حدود سال ۱۲۷۲ با مرگ امام جمعه تهران و به دستور ناصرالدین شاه ساخته شد تا میان عوام ثابت کند او تا چه اندازه به علما و روحانیون ارادت دارد.

پاییز هزار رنگ روستای زایگان



روستای زایگان در ۳۰ کیلومتری تهران، به «تگین قصران» معروف است. چه در فصل پاییز، چه بهار و تابستان گذر تان به این روستا بیفتد، در همان بدو ورود به روستا دلیل این نامگذاری دستگیر تان می‌شود. لقب «تگین قصران» واقعا برازنده این روستاست. باغ‌های میوه و درختان هزار رنگ زایگان یا به قول اهالی شمیران «زاگون» در پاییز آن را به تگینی رنگارنگ و بی‌همتا تبدیل می‌کند.اگرچه روستای روستای زایگان در فصل تابستان به دلیل آب و هوای خنک و دلپذیرش جمعیت بیشتریست از گردشگران را به خود جلب می‌کند، اما درختان رنگارنگ این روستا در پاییز تصاویر چنان زیبایی خلق می‌کند که به مقصد پاییزی بسیاری از گردشگران تبدیل می‌شود.

چند ساختمان نزدیک یادگان ایودر، شروع زندگی مشترک ما در پایگاه پشتیبانی جبهه و در کنار ده‌ها خانواده رزمنده بود. در همان زمان فرصتی پیش آمد تا در پشتیبانی جبهه، دوشادوش بانوان، سهم کوچکی داشته باشم؛ چیزی شبیه فیلم ویلایی‌ها.



در روزگاری نه چندان دور، تهران صدای سنگ آسیاب را در دل کوچه‌هایش می‌شنید. فصل آسیاب که می‌رسید، کشاورزان شمیران و آبادی‌های اطراف، کیسه‌های گندم را بر دوش می‌گرفتند و راهی روستاهایی می‌شدند که آسیاب آبی داشت. صف‌های بلند کیسه‌ها، نظم خاصی می‌طلبد و آسیابان با صبر و دقت، نوبت‌ها را تعیین می‌کرد. از همین‌جا بود که اصطلاح «آسیاب به نوبت» در زبان مردم جا گرفت؛ نه فقط به‌عنوان یک عبارت، بلکه به‌مثابه آیینی از زندگی.

علیرضا زمانی، تهران‌پژوه با اشاره به اینکه تهران، روزگاری بر از آسیاب‌های آبی بود، می‌گوید: «گردانه آسیاب یا آب رودخانه‌ها به گردش در می‌آمد. شمار آسیاب‌های تهران آنقدر زیاد بود که تنها در گستره سه دولا ب ۷ آسیاب وجود داشت. در طرشت ۱ آسیاب، در شمیران آسیاب‌های معروفی چون آسیاب گیلاسی دررند یا آسیاب چنذر و نیز آسیاب‌های معروفی چون آسیاب یوسف‌آباد، آسیاب والی و آسیاب جلالی وجود داشتند.»

اگرچه دوران طلایی آسیاب‌های تهران با ساخت کارخانجات تولید آرد به سر آمد و گردانه آسیاب‌ها یک به یک از حرکت ایستادند، اما هنوز هم بقایای مهم‌ترین آسیاب‌های تهران را می‌شود در گوشه و کنار شهر پیدا کرد. زمانی‌با بیان این موضوع ادامه می‌دهد: «آسیاب آبی عجایی در محدوده یوسف‌آباد یکی از آنهاست که قدمتی حدود ۱۵۰ سال دارد. مالک فعلی آن، سیدجلال عجایی، وارث خانواده‌ای است که از سال ۱۳۲۲ مالکیت این آسیاب را در اختیار داشته‌اند. آسیاب کهک در حوالی محله مرزداران، از همین آسیاب‌های خاطره‌انگیز است که توسط یکی از بانوان نیکوکار وقف فقرا شده بود که اکنون آخرین بقایای آن در خیابان شقایق و در محاصره آپارتمان‌های بلندمرتبه اطرافش قرار گرفته و هیچ نشانی از دوران طلایی خود ندارد. و آسیاب والی حوالی پل چوبی نمونه‌ای دیگر است که تنها اثر به‌جای مانده از آن دیوار آجری بلندی است که دری ندارد و آن سوسش پیدا نیست.»



مادر راضی به شهادتش شد

شهید محمد جواد عسکری ۲۷ خرداد در پی حمله رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. مادرش برای تولد ۲۱ سالگی‌اش کلی برنامه تدارک دیده بود اما ۲ هفته قبل از تولدش شهید شد. شب قبل از شهادت محمد جواد، مادرش در جوار مزار شهید خزاری گفته بود: «چون پسرم اصرار بر شهادت دارد من هم راضی هستم.»



فیلم گزارش را با اسکن این کد ببینید.

گفت و گو

الناز عباسیان | روزنامه‌نگار | حاج محمدسعید ایزدی، معروف به حاج رمضان، در سال ۱۳۴۳ در شهرستان سنقر کرمانشاه متولد شد. او در سال‌های دفاع مقدس چند سالی در جبهه غرب حضور داشت و با آغاز حملات رژیم صهیونیستی به کشور لبنان،

از سرپل ذهاب تا لبنان

ما و خانواده ایشان اهل سنقر کرمانشاه هستیم. حاجی به دلیل فعالیت‌های انقلابی خانواده ما و شهادت برادر ۱۱ سالام در تظاهرات‌ها، کم‌وبیش با ما آشنا بود و پیشنهاد از دواج داد. چون در جبهه، نیروی ثابت تیب‌نیی کر(ص) بود، پس از ۲ ماه شرایط را فراهم کرد تا من هم همراهش به سرپل ذهاب منتقل شوم. آنجا مسکونی نبود و شهر به‌عنوان منطقه خط دفاعی محسوب می‌شد. فقط چند ساختمان نزدیک یادگان ایودر، شروع زندگی مشترک ما در پایگاه پشتیبانی جبهه و در کنار ده‌ها خانواده رزمنده بود. در همان زمان فرصتی پیش آمد تا در پشتیبانی جبهه، دوشادوش بانوان، سهم کوچکی داشته باشم؛ چیزی شبیه فیلم ویلایی‌ها.

سنال ۲۶بود که با واموریتی حضور در لبنان را دادند. درباره اینکه در ببحوجه جنگ تصمیمی چه عاملی برای حجاج رمضان مهم بود که زندگی خود را وقف فلسطین کرد باید گفت هرچه زمان می‌گذرد، علت حضور در لبنان و دفاع آن‌سوی مرزها روشن‌تر می‌شود؛ مخصوصا در جنگ ۱۲ روزه برای ما واضح‌تر شد که چرا باید خارج از ایران دفاع کنیم و چرا جبهه‌های ما نباید محدود به مرزهای کشور باشد. همچنین ما یک اصل مهم در انقلاب داشتیم: دفاع از مظلومان جهان. این جزو اهداف انقلاب ما بود که هرچاندانی مظلومی بلند نشود، از ادفاع کنیم. ولی این دفاع، دفاع از خودمان هم بود؛ چون در منطقه با موجودی شرور -یا به قول حاجی، دست‌پورده شیطان- طرف بودیم. اندیشه صهیونیستی بر این پایه استوار است که همه دنیا باید در خدمت آنها باشد؛ آنها به‌اصطلاحی عبری معتقدند که تمام اقوام باید زیر بار تسلط آنها قرار گیرند. طبیعی است که چنین فکری نیاز به مقابله داشت. وقتی اسرائیل تا اطراف بیروت پیشروی کرد، ایران نیرو اعزام کرد؛ اما تدبیر حضرت امام(ره) باعث شد نیروها باز گر داده شوند. در عین حال لازم سود افراد فرهنگی بمانند و کار فرهنگی کنند. حاج‌آقا نیز در همین راستا حضور داشت؛ البته من هم توفیق همراهی با ایشان در لبنان را پیدا کرد م.

ایشان معمولاً یک ربع تا ۲۰ دقیقه قبل از اذان بیدار بودند. یقین دارم پیش و پس از نماز، دست‌ها را بالا می‌برد و برای دیگران دعا می‌کرد. احتمالاً همان موقع که در حال دعا بود، حادثه رخ داده، چون دست‌هایش بالا بوده و صورتش آسیب ندیده بود. به همین خاطر دست حاج آقا چند روز بعد از شهادت‌شان پیدا شد.



هر بار نام حاج قاسم می‌آمداشک می‌ریخت

مکت

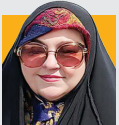
حاج آقا به حاج قاسم علاقه زیادی داشت و او را فرمانده خود می‌دانست. پس از شهادت حاج قاسم، هر بار ناشی می‌آمد اشک در چشمانش جمع می‌شد. یادم هست یک‌بار در مأموریتی که با مهمانان خارجی همراه بودیم، حاج قاسم خواست ششما از من تشکر کند. هر چند کاری نکرده بودم، اما با مهریابی فراوان بر خوردر کرد و آن دیدار برایم فراموش‌نشدنی شد. بار دیگر، پس از فوت پدرم، با وجود مشغله فراوان در عراق و سوریه، اصرار داشتم به خانه‌مان بیایم و به مادرم تسلیت بگویم. رفتار مؤدبانه و فروتنی او هیچ‌وقت از یادمان نمی‌رود.

داشت و او را فرمانده خود می‌دانست. پس از شهادت حاج قاسم، هر بار ناشی می‌آمد اشک در چشمانش جمع می‌شد. یادم هست یک‌بار در مأموریتی که با مهمانان خارجی همراه بودیم، حاج قاسم خواست ششما از من تشکر کند. هر چند کاری نکرده بودم، اما با مهریابی فراوان بر خوردر کرد و آن دیدار برایم فراموش‌نشدنی شد. بار دیگر، پس از فوت پدرم، با وجود مشغله فراوان در عراق و سوریه، اصرار داشتم به خانه‌مان بیایم و به مادرم تسلیت بگویم. رفتار مؤدبانه و فروتنی او هیچ‌وقت از یادمان نمی‌رود.

داشت و او را فرمانده خود می‌دانست. پس از شهادت حاج قاسم، هر بار ناشی می‌آمد اشک در چشمانش جمع می‌شد. یادم هست یک‌بار در مأموریتی که با مهمانان خارجی همراه بودیم، حاج قاسم خواست ششما از من تشکر کند. هر چند کاری نکرده بودم، اما با مهریابی فراوان بر خوردر کرد و آن دیدار برایم فراموش‌نشدنی شد. بار دیگر، پس از فوت پدرم، با وجود مشغله فراوان در عراق و سوریه، اصرار داشتم به خانه‌مان بیایم و به مادرم تسلیت بگویم. رفتار مؤدبانه و فروتنی او هیچ‌وقت از یادمان نمی‌رود.

رستگاری همراه همسر

۳۱ خرداد شهید منصوره حاجی سالم، نمازرا که خواند صدای مهیبی خانه‌شان را ویران کرد. او به همراه همسرش شهید شد. سید محمد میثاق و بهار سادات، ۲۰ فرزندش با چشمانشان دیدند که مادر و پدر بر اثر انفجار به بیرون خانه پرتاب شدند. منصوره خانم همیشه همراه همسرش بود حتی در مسیر شهادت و ایثار.



عکس، همشهری | رضا نواز ایل



عارف مبارز

یک زندگی ساده و عاشقانه به روایت همسر سردار ایزدی، معروف به حاج رمضان در تلویزیون همشهری

خردادماه ۱۴۰۴، حمله رژیم صهیونیستی در جنگ ۱۲ روزه، در قم به شهادت رسید. به تازگی سحیده سالاری، همسر شهید، مهمان برنامه «جان ایران» از تلویزیون همشهری بود. در ادامه، بخش‌هایی از صحبت‌های او درباره سبک زندگی شهید را مرور می‌کنیم.

نمی‌کردند؛ اما در ساره هفتم اکتبر - یا همان «طوفان الاقصی» - دیدگاه مثبتی داشتند. در ابتدای وقوع این توفان، اعتراض‌های زیادی بود؛ برخی می‌پرسیدند آیا این حرکت ارزش داشت؟ چون حالا بیش از ۲ سال است که فلسطینی‌ها با سختی‌های فراوان روبه‌رو هستند و جبهه‌های مقاومت درگیر شده‌اند؛ لبنان، ایران، یمن... اما از نظر حاج‌آقا، «طوفان الاقصی» حرکتی بود که جهان را بیدار کرد؛ توفانی که هنوز هم می‌وزد و بسیاری از ملت‌ها را با خود همراه کرده است. «طوفان الاقصی» حرکتی بود که -به قول یکی از کتاب‌ها که طرح نابودی اسرائیل را بررسی کرده - سیلی بیداری به جهان زد؛ نه فقط به دنیای اسلام، بلکه به کل دنیا.

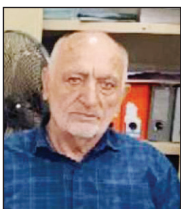
این توفان، موجی از آگاهی و بیداری ایجاد کرد. ببینید، فلسطین سال‌ها است که شهید می‌دهد؛ فقر، گرسنگی و محرومیت برای مردمش تازگی ندارد. بیش از ۷۵ سال است که سرزمین‌شان اشغال شده، اما دنیا چه نگاهی به آنها داشت؟ نگاهی پر از حقارت. یک فلسطینی را در دنیا «تروزیست» معرفی می‌کردند؛ هیچ‌چیز برایش قائل نبودند، رسانه‌های دشمن آنقدر قدرتمند عمل کردند که تصویر واقعیت را وارونه نشان دادند. در واقع، وضعیت به جای آن‌سیده بود که مثل این بود: دزدی به خانه‌ات حمله کند، تو را بکشد و خانه‌ات را تصاحب کند، اما در نگاه جهانی، این تو باشی که «دزد» معرفی می‌شوی! «طوفان الاقصی» این معادله را بر هم زد و در تمام دنیا شعار «مرگ بر اسرائیل» شنیده می‌شود؛ حرکتی که اگر جبهه مقاومت سال‌ها هزینه می‌کرد، شاید به چنین نتایجی نمی‌رسید. اما خون شهید، صبر مردم فلسطین و پایداری جبهه مقاومت کاری کرد که دنیا اندکی به واقعیت نزدیک شود. بعد از جنگ ۱۷ روزه هم همین اتفاق افتاد. بسیاری از کسانی که منتقد بودند، چهره واقعی رژیم صهیونیستی را دیدند.

نباید در معرفی شهدا اغراق کنیم

من ۴۲ سال کنار حاج رمضان زندگی کردم؛ زندگی‌مان ساده اما زیبا بود. سختی زیاد داشتیم، حتی مدتی در لبنان بدون برق زندگی کردیم، اما شیرینی زندگی‌مان در قناعت و توکل بود. خانه و مهمانی خوب داشتیم، اما هیچ‌وقت دل‌پسته دنیا نبودیم. پیام من به جوان‌ها این است که سبک و عاشقانه زندگی کنند و به اصل مسلمانی و سبک زندگی گذشتگان برگردند. اگر طعم زندگی قرآنی را بچشند، سختی‌ها آسان می‌شود. من اهل صاحبیه نیستم، اما احساس می‌کنم اگر خانواده شهدا نگویند، چه کسی بگوید؟ نباید شهدا را در حد اغراق شده معرفی کنیم؛ باید واقعی نشان دهیم تا مردم و مدیران از صداقت، ساده‌پستی و مسئولیت‌پذیری‌شان الگو بگیرند. در دوران دفاع مقدس، بسیاری از فرماندهان ما آموزش دیده نظامی نبودند، اما با ایمان، خلاقیت و روحیه جهادی به نایفه‌های جنگ تبدیل شدند. شهدا با دست‌های خالی در برابر دنیایی ایستادند که همه علیه ایران بود. همانطور که امروز زنان در جنگ‌های مقاومت با طلا و دارایی‌شان کمک می‌کنند، آن زسان هم زنان ما با زیورآلاتشان رزمندگان را تجهیز کردند. باید از این نسل درس بگیریم و به جوانان امروز اعتماد کنیم. آنها اگر با زندگی و هدف شهدا آشنا شوند، همان روحیه را در شکل جدید ادامه خواهند داد. شهید چمران نمونه‌ای از این تفکر بود؛ نابغه‌ای که می‌توانست در هر جای دنیا برخشد، اما برگشت تا از انقلاب و وطنش دفاع کند. همانطور که حاج قاسم گفت: «ایران حرم است؛ باید مراقب باشیم این حرم آسیب نبیند.»

حکایت‌های محله

۴ دهه خدمت بی‌ادعا به خلق خدا



این متن، داستان مردی است که ایمان را نه فقط در نماز و نیایش که در کمک بی چشم‌داشت به خلق خدا هم معنا کرده است. گاهی آدم‌هایی هستند که حضورشان بی‌صدا اما اثرگذار است، نه روی تابلوها نامی از آنها هست و نه در رسانه‌های تصویری؛ اما ر

لبخندشان روی لبان مردمی است که در روزهای سخت، سایه‌ای از مهریانی را تجربه کرده‌اند. حاج‌علی باقری یکی از همان آدم‌ها در بازار تهران است.

پشت میز چوبی‌اش، در میان رفت‌وآمدهای روزانه، حاج‌علی باقری از گذشته نقل می‌کند، در حالی که نگاشش به دور دست‌ها خیره می‌شود: «در بازار یک صندوق قرض الحسنه داریم که مردم برای موارد مختلف از آن وام می‌گیرند؛ از تهیه چیزیه گرفته تا ودیعه مسکن یا درمان بیماری. برای ضمانت سختگیری نمی‌کنیم. بسیاری از بازاریان سرمایه‌ای در اختیار صندوق گذاشته‌اند و دیگر پیگیری نکرده‌اند. برخی از وام‌گیرندگان به دلیل مشکلاتی مثل اعتیاد نتوانسته‌اند مبلغ را باز گردانند؛ اما ما در پی بازگشت پول نیستیم؛ رضای خدا را می‌خواهیم.»

لبخند آرامی بر لبش می‌نشیند وقتی از نوعوروس‌هایی سخن می‌گوید که زندگی را با قایلمه و یخچال‌هایی آنها آغاز کرده‌اند. می‌گوید: «هر گاه احساس کنیم کسی واقعا نیازمند است، بی‌درنگ کمک می‌کنیم، بدون اینکه نامی از ما برده شود. بارها پیش آمده که چیزیه‌ای کامل برای خانواده‌ای ارسال کرده‌ایم، بی‌آنکه حتی بدانند از طرف چه کسی بوده است. همین گمنامی آرامش‌بخش تر است.» وقتی نام حاج‌علی باقری به میان می‌آید، مکتبی بر چهره معتمدان بازار می‌نشیند؛ مکتبی از جنس احترام. حاج حسین زرین کیا، تاجر و معتمد خوشنام که بیش از ۶۰ سال با حاج‌علی رفاقت دارد، می‌گوید: «افراد زیادی را دیده‌ام که کار خیر انجام می‌دهند، اما حاج‌علی متفاوت است. اگر هزار نفر وسط بازار ایستاده باشند و یکی از آنها بی سروصدا کمک کند، آن یک نفر بدون شک حاج‌علی است. هیچ‌گاه نخواسته‌ام شامش مطرح شود یا در مرکز توجه باشد؛ اما همیشه در مهر او در پایان کارها پیداست.» غلامرضا صفرزاد، بازاری قدیمی و رئیس صنف بلورقروشان، از دوستان دیرین باقری، تأکید می‌کند: «در رفتارش صداقتی هست که انسان را جذب می‌کند. نه دنبال نام است، نه نفع شخصی. کمک می‌کند و بی‌صدا می‌گذرد؛ مثل نسیمی که از کوچه‌ای می‌گذرد، اما اختکای آن در دل‌ها می‌ماند.»

نامداران تهران

مهمانسرای خدا



محمد داوری، پس از ۳۰ سال درگیر با اعتیاد، حالا ۱۷ سال است که پاک زندگی می‌کند و یکی از چهره‌های فعال مجموعه «طلوع بی‌نشان‌ها» است؛ نهاده‌ای با حدود ۲۰۰ مرکز حمایتی برای کارتن خواب‌ها، کودکان کار، مسادران تنها و

نوجوانان آسیب‌دیده در تهران. او نه تنها خودش را نجات داده، بلکه برای صدها نفر دیگر نردبانی شده تا از چاه بیرون بیایند.

از اعتیاد تا آغوشی برای بی‌بناها

محمد داوری از سیهایی سردرگمی بیرون آمده و حالا دستگیر افرادی شده است که خانواده‌هایشان هم آنها را طرد کرده‌اند. خودش می‌گوید: «پس از ۳۵هه اسارت در دام اعتیاد، ۱۷ سال است که زندگی پاک و پر امید را انتخاب کرده‌ام. روزی که صاحبخانه با حکم تخلیه و سیاهیل را به خیابان ریخت، نقطه بیداری‌ام بسود؛ آن لحظه فهمیدم که اعتیاد ریشه همه ویرانی‌های زندگی‌ام است.» حالا محمد یکی از چهره‌های فعال مجموعه «طلوع بی‌نشان‌ها» است؛ نهاده‌ای با حدود ۲۰۰ مرکز حمایتی برای کارتن خواب‌ها، کودکان کار، مادران تنها و نوجوانان آسیب‌دیده در تهران و کرج. خانه محمد ا «مهمانسرای خدا» می‌نامند، جایی که بیش از ۱۰۰ بی‌خانمان تا امروز پناه گرفته‌اند و قصه‌هایشان را با خود به آنجا آورده‌اند. محمد روزانه به ده‌ها خانواده درگیر اعتیاد مشاوره می‌دهد و می‌گوید: «نجات کار خداست؛ من فقط سبهمی در روشن‌ماندن امید داشتیم.» یکی از به‌یادماندنی‌ترین لحظات زندگی‌اش وقتی بود که زنی پس از ۱۵ سال کارتن‌خوابی با گذاشتن پا روی فرش از شدت خوشحالی سجده کرد. او تأکید می‌کند: «نه فقط زندگی‌ام را تغییر نداده‌ام؛ یک زندگی تازه خلق کرده‌ام. خیلی خوشحالم که خدا پایان عمرم را تا اینجا زیبا رقم زده است. مرا به مسیری آورده که خودم فکر می‌کنم یکی از بهترین‌ترین سبک‌های زندگی است.» الان فقط رضایت خدا برایم مهم است. هر کاری می‌کنم از خودم می‌پرسم. آیا خدا از این کار خوشش می‌آید؟»

همسرم، بزرگ‌ترین معجزه زندگی

زمانی که داوری تصمیم به ترک گرفت، همسرش دیلم‌ردی بود؛ اما تغییر درونی او را دید، ایستاد، ماند و شد همکارش. زن هم مسیر تازه‌ای را شروع کرد؛ ادامه تحصیل داد، فوق لیسانس گرفت و حالا مشاور خانواده است؛ متخصصی که هر روز در خانه به زن‌ها و مردهایی مشاوره می‌دهد که با اعتیاد یا ترک آن درگیرند. محمد داوری با صدایی آرام و لبخندی خسته اما روشن از نقطه عطف زندگی‌اش می‌گوید: «یکی از بزرگ‌ترین معجزات زندگی‌ام همراهی همسرم بود. او هم فتنه‌ای آتشب برنامه رادیویی داریم. او به‌عنوان روانشناس، من به‌عنوان کسی که از دل تاریکی رد شده.» محمد این را با غرور خاصی می‌گوید؛ نه غرور خودخواهانه، بلکه غرور کسی که رنج کشیده، جنگیده و باقی مانده.